

اقتصاد نفت در عصر جهانی شدن پیشنهاد یک راهکار منطقه‌یی برای حوزه خلیج فارس

عباس آخوندی^۱

حدود ۶۵٪ ذخائر شناخته‌شده نفت جهان در منطقه خلیج فارس قرار دارد. حال آن که سهم این کشورها از تولید نفت جهان کمتر از ۳۰٪ می‌باشد. علت تفاوت سهم از بازار به نسبت سهم از ذخائر شناخته‌شده را نمی‌توان به عدم تمایل این کشورها به داشتن سهم بیشتر از بازار جهانی مربوط دانست. بلکه، موضوع را می‌توان در راهبردی که کشورهای صنعتی در پاسخ به حرکت اوپک در دهه ۱۹۷۰ پی گرفتند جستجو نمود. متنوع ساختن منابع انرژی، تعدد منابع عرضه نفت در سطح جهان و کاهش سهم کشورهای عضو اوپک راهبردهایی بود که از سوی کشورهای صنعتی به مرحله اجرا گذاشته شد. هر چند سیاست گوناگونی منابع انرژی در عمل چندان با موفقیت قرین نبود و براساس پیش‌بینی سازمان انرژی جهانی هنوز هم سوخت‌های فسیلی و نفت، ۹۵٪ تقاضای اضافی جهان را در دوره ۲۰۲۰-۱۹۹۵ میلادی به خود اختصاص می‌دهد، اما سیاست تعدد منابع عرضه موفقیت‌هایی کسب نموده و موجب کاهش سهم اوپک شد.

۱. عباس آخوندی، دانشجوی دکتری اقتصاد سیاسی در کالج رویال هالووی دانشگاه لندن است.

با توجه به تداوم اهمیت نفت به عنوان مهم‌ترین منبع انرژی، و محدودیت منابع نفت در خارج از منطقه خلیج فارس و هزینه سنگین استخراج و فرآوری آنها، به نظر می‌رسد، یک بار دیگر موضوع دسترسی به میادین نفتی منطقه در دستورکار شرکت‌های چندملیتی نفتی قرار گرفته است. این مقاله در پی آن است که بر پایه مفروضاتی به عنوان ویژگی‌های بازار جهانی، که بر اثر فرایند جهانی شدن بر اقتصاد جهان حاکم شده است، سیاست‌هایی را به منظور حداکثر نمودن منافع کشورهای منطقه از این مواهب خدادادی پیشنهاد نماید. از این رو در ابتدا بدون آن که به موضوع جهانی شدن به تفصیل پرداخته شود، و تأثیرات آن بر نظام سیاست‌گذاری ملی به صورت تحلیلی مورد بررسی قرار گیرد، نتایج آن به صورت شاخص‌ها و مفروضاتی در ابتدای مقاله به عنوان اساس بحث مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.

در ادامه بحث، موضوع منطقه‌گرایی به صورت گذرا مورد اشاره قرار گرفته، سپس به اقتصاد نفت پرداخته شده است. در بحث نفت مسائلی چون، پیش‌بینی مصرف نفت در جهان، سهم کشورهای حوزه خلیج فارس در تأمین تقاضای جهانی نفت، ماهیت بازار نفت و سابقه انحصار جهانی چندجانبه نفت و تجربه اوپک مورد بررسی قرار گرفته‌اند، و در نهایت تأسیس سازمان نفتی منطقه‌ی خلیج فارس پیشنهاد شده است. مقاله با بررسی مزیت‌های این سازمان و یک نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد.

چالش جهانی شدن و حوزه کارکرد دولت - ملت

در برابر جهانی شدن رویکردهای متفاوتی وجود دارد، اما دو دسته از این رویکردها برجسته‌تر است. یکی رویکرد کسانی است که از مفهوم جهانی شدن به طور مبالغه‌آمیزی جانب‌داری می‌کنند و یا به استحاله‌های بنیادینی در ساختار اجتماعی جوامع و همچنین روابط بین‌المللی و نهادهای بین‌المللی قائل هستند. دیگری رویکرد کسانی است که جهانی شدن را افسانه می‌دانند و آنچه را که مشاهده می‌کنند در واقع بین‌المللی شدن^۱ است. این دسته معتقدند که داعیه بی‌سابقه شدن وجود این پدیده، داعیه‌ی است واهی چرا که جهان در قرن نوزدهم شاهد آزادی تجاری فراتر از این، تولیدی به مراتب بهتر توزیع شده در سطح جهان، نقل و انتقال به نسبت گسترده‌تر سرمایه و بازیگران اقتصادی چندملیتی بوده است. بنابراین، این داعیه مردود

1. Internationalization

است، به اضافه این که عمل کرد مؤثر دولت‌ها در قرن گذشته بیانگر عدم معارضه حجم گسترده مبادلات بین‌المللی و حضور فعال دولت - ملت است. اما، آنچه تقریباً میان رویکردهای مختلف به جهانی شدن مشترک است عبارت است از:

۱. اقتصاد جهانی به صورت فزاینده‌ای روند بین‌المللی شدن را طی می‌کند. به تعبیر دیگر بین‌المللی شدن نتیجه وابستگی متقابل^۱ اقتصادها به یکدیگر است.

۲. نقش دولت - ملت به تبع تغییر فن‌آوری و دانش بشری، افزایش آگاهی‌های عمومی و تحولات نهادی در حوزه اقتصاد تغییر یافته است. بنابراین دولت‌ها تحت تأثیر جهانی شدن ناگزیر به تجدید ساختار می‌شوند. این تجدید ساختار در حوزه اقتصاد تعریف مجدد و بازسازی ساختاری رابطه دولت - بازار (اقتصاد) است و در حوزه امور سیاسی و اجتماعی تعریف مجدد روابط دولت - جامعه مدنی است.

۳. هر چند استقلال سیاست‌گذاری دولت‌ها تا حدود زیادی بستگی به قدرت و توانایی‌های آن‌ها دارد، اما اقتصاد به دلیل تغییر در فن‌آوری تولید، به شدت تحت تأثیر قرار گرفته است، لذا به نظر می‌رسد سیاست‌گذاری ملی بدون ملاحظه چارچوب‌های فراتر، مانند چارچوب‌های منطقه‌یی و بعضاً جهانی چندان امکان‌پذیر نیست. نتیجه آن که فرایند سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی ملی نیز نیاز به بازنگری دارد.

منطقه‌گرایی

این که در حال حاضر دو روند جهانی شدن و منطقه‌گرایی به طور هم‌زمان جریان دارد، مورد پذیرش اکثر اندیشمندان و سیاستمداران است. برجسته‌ترین نمونه منطقه‌گرایی که بسیار مورد توجه جهان قرار گرفته است اتحادیه اروپا است. افزون بر آن ترتیبات منطقه‌یی دیگری نیز به منصفه ظهور رسیده‌اند که مشهورترین آن‌ها عبارت است از: موافقت‌نامه تجارت آزاد شمال آمریکا (NAFTA)، انجمن ملت‌های جنوب شرقی آسیا (ASEAN)، همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوسیه (APEC).

البته رویکردهای متفاوتی به روند منطقه‌گرایی وجود دارد. برخی چون مرچاند و

همکاران (۱۹۹۹ م، ص ۹۰۲) منطقه‌گرایی را "به ویژه پس از کاهش نیروی سلطه^۱ آمریکا و فروکش کردن جنگ سرد بخشی از استحاله وسیع تر نظم جهانی" می‌دانند. این دیدگاه مورد پذیرش جانبداران سرسخت جهانی شدن چون او‌ما و استحاله‌گرایانی چون گیدنز و ساخت‌گرایانی چون هلد است. او‌ما، مفهوم قدرت‌های سه‌گانه جهان (APEC, NAFTA, EU) را مطرح می‌کند. او می‌گوید اقتصاد به هم پیوسته جهانی^۲ متشکل از "قدرت‌های سه‌گانه نامبرده است و با اقتصادهای مهاجمی چون: تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور" (او‌ما، ۱۹۹۰ م، ص ۶) ترکیب می‌شود.

گیدنز می‌گوید: روند جهانی شدن، موجب استحاله‌ای بنیادین در مفاهیم اساسی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شده است. از نظر وی "در شرایط تشدید جهانی شدن، دولت ملی برای مسائل بزرگ زندگی بسیار کوچک و برای مسائل کوچک زندگی بسیار بزرگ شده است" (گیدنز، ۱۹۹۰ م). در نتیجه، دولت - ملت در پائین دست باید بخشی از اقتدار خود را به نهادهای محلی، و بخشی را نیز به نهادهای بالا دست، چون نهادهای منطقه‌یی واگذار نماید (گیدنز، ۱۹۹۹ م، ص ۷۲).

دیوید هلد و همکاران (۱۹۹۹ م، ص ۱۶) نیز تعارضی بین منطقه‌یی شدن و جهانی شدن نمی‌بینند، آن‌ها می‌گویند: جهانی شدن عبارت از "فرآیندی (یا مجموعه‌ای از فرآیندها) است که متضمن استحاله در سازمان قضایی روابط و دادوستدهای اجتماعی است که از جنبه‌های وسعت، عمق، حجم و اثرگذاری قابل آزمون هستند (و همچنین) موجد جریان‌های فراقاره‌ای یا بین منطقه‌یی و شبکه‌های فعالیت و کنش‌های متقابل و همچنین به کارگیری قدرت است". از سوی دیگر منطقه‌گرایی ناظر بر "مجموعه‌ای از دادوستدها، جریان‌ات، شبکه‌ها و کنش‌ها، به صورت عملکرد بخشی یا به طور کلی مجموعه‌ای جغرافیایی از دولت‌ها و جوامع" (۱۹۹۹ م، ص ۱۶) است.

با تعریفی که از جهانی شدن داده شد، منطقه‌گرایی نه تنها در تعارض با آن قرار نمی‌گیرد بلکه روابط پویایی با آن برقرار می‌کند. از همین رو است که هلد و همکاران (۱۹۹۹ م، ص ۱۶) می‌گویند: "فرآیندهایی چون منطقه‌گرایی، می‌توانند آفریننده شرایط ضروری اقتصادی و

1. Hegemony

2. Interlinked Economy

اجتماعی در زیر ساخت‌های فیزیکی بی‌باشند که روند جهانی شدن را تسهیل و تضمین می‌کنند.^۱ مرچاند و همکاران (۱۹۹۹ م. ص ۹۰۲) به رویکرد دیگری نیز اشاره می‌کنند و آن رویکرد کسانی است که بر "کنشگران محلی تمرکز دارند" و "تئوری تجارت استراتژیک" را در توضیح رفتار سیاستگذاران برای حفظ منافع ملی در چارچوب طرح‌های منطقه‌یی به کار می‌گیرند. در همین ارتباط آنتونی پاین و اندرو گمبل (۱۹۹۶ م. ص ۱۶) توضیح مستوفایی دارند. "تمام دولت‌ها، قوی و ضعیف، سلطه‌گران قبلی و آنان که توسعه خواهند یافت، اکنون باید در مقابل فشارهای جهانی عکس‌العمل نشان دهند و یکی از دو راه را انتخاب کنند. یکی استراتژی دفاعی که بر صنعت ملی تکیه می‌کند و از آن پشتیبانی می‌کند و دیگری استراتژی تهاجمی که سیاست جهانی را دنبال می‌کند و در جستجوی تأثیرگذاری و یادست کم خروج از رقابت‌های جهانی در برخی بخش‌های اقتصادی است. در عمل در خلال دهه ۸۰ و اوائل دهه ۹۰ [میلادی] سیاست دوم انتخاب شده است." دولت‌ها در واقع بین دو دسته نیرو قرار گرفته‌اند. یک دسته نیروهای جهانی که در صدد از بین بردن نیروهای ملی هستند و دیگری نیروهای ملی که در جستجوی حفظ منافع ملی‌اند. منطقه‌گرایی برآیند این نیروها است، به عبارت دیگر تدبیر دولت‌ها برای افزایش قدرت حفاظت از منافع ملی در چارچوبی فراتر از قدرت خود به تنهایی است. لذا این دو محقق (۱۹۹۶ م، ص ۱۶) با استناد به نظر کاکس^۱ می‌گویند: "گرایش‌های منطقه‌گرایی و جهانی‌سازی، در مرحله فراسلطه‌جویانه^۲ نظم جهانی به صورت هم‌زمان وجود خواهد داشت."

رویکرد دیگر متعلق به هیتن و همکاران وی (۱۹۹۹ م) است که در مؤسسه جهانی تحقیقات توسعه اقتصادی وابسته به دانشگاه سازمان ملل، پژوهش گسترده‌ای در این باره انجام داده‌اند. هیتن و همکاران (۱۹۹۹ م، ص ۶) می‌گویند: "نظام جهانی باید جایی برای تحرک بازیگران منطقه‌یی باز کند و حرکت به سوی سیستم چند قطبی را بپذیرد." دوم آن که رفتار هر منطقه بر منطقه دیگر تأثیر می‌گذارد، "اعم از تأثیرات مثبت به عنوان الگوبرداری و یا برقراری سیستم حمایتی به عنوان تهدید". سوم آن که، این تغییرات در سطح منطقه‌یی است، که "منجر به افزایش هم‌گونی‌ها و حذف افراط و تفریط‌ها در سیاست‌های فرهنگی، امنیتی، اقتصادی و سیاسی خواهد شد."

1. Cox

2. Post-hegemonic

از مطالب ارائه شده می‌توان نتیجه‌گیری کرد که منطقه‌گرایی می‌تواند به عنوان، انباشت و تجمع نیروهای گروهی از ملت‌ها به منظور حمایت از منافع مشترکشان در مقابل نیروهای تهدیدگر جهانی و یا رسیدن به یک مرحله نسبی از اطمینان در برابر وضعیت عدم اطمینان حاصل از تحولات پی‌درپی جهانی تبیین شود. بنابراین نتیجه‌گیری دیگر این مقاله این است که: به رغم ادعای جهانی شدن مبنی بر فرو ریختن مرزها و پایان عمر نظام‌های حمایتی و آزادی مطلق تجارت، تولید و سرمایه‌گذاری در سطح جهان، منطقه‌گرایی به عنوان یک روش حمایتی جدید^۱ در نظم جهانی عمل می‌کند.

بازار جهانی و اقتصاد نفت ایران

بر اساس آنچه در دو بخش آغازین مورد بررسی قرار گرفت، پیشنهاد مقاله تأسیس یک سازمان فراملی منطقه‌ی نفت می‌باشد به نحوی که، اولاً کشورهای تشکیل‌دهنده سازمان متعهد شوند، هیچ سیاست نفتی‌یی را خارج از چارچوب این سازمان اتخاذ نکنند، ثانیاً از طریق این سازمان نهادهای مالی، فن‌آوری و مدیریتی لازم را جهت امکان اجرای سیاست‌های واحد و پاسخ‌گویی به نیازهای آنی اعضا را که معمولاً موجب تکی‌روی می‌گردد فراهم آورند. ثالثاً با سهم بیشتر از تولید جهان و دست برتر با سایر تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان جهانی مذاکره و به توافق برسند.

اساس این پیشنهاد بر چند بحث مقدماتی استوار است. پیش‌بینی آینده مصرف نفت در جهان و سهم کشورهای خلیج فارس، سابقه انحصارهای چند جانبه نفتی در جهان قبل از فراگیر شدن حرکت ملی شدن نفت در کشورهای نفت‌خیز، بررسی نمونه سیستم مشابه اجرا شده در جهان، نگاهی به تجربه اوپک، و در نهایت بررسی منافع مشترک کشورهای عضو خلیج فارس در این ارتباط و بحث پیرامون سازوکار کلی نظام پیشنهادی، مراحل تبیین این فرضیه را شکل خواهند داد.

پیش‌بینی آینده مصرف نفت در جهان

^۱ پس از شوک‌های نفتی دهه ۱۹۷۰ میلادی، کشورهای صنعتی در استفاده از نفت به

منظور تولید الکتریسیته تجدیدنظر اساسی کرده‌اند. اوج تولید الکتریسیته از طریق نفت در سال ۱۹۷۸ بود، اما اکنون، میزان آن ۴۰٪ کاهش پیدا کرده است. امروزه، نفت صرفاً ۹٪ کل تولید برق در کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه را تشکیل می‌دهد. به رغم این واقعیت، نیروگاه‌های نفت‌سوز، به هیچ عنوان پدیده‌ای مربوط به گذشته نیستند. در واقع به دلیل انعطاف‌پذیری زیاد این نیروگاه‌ها، این نظام همچنان به عنوان جزء اساسی سیستم‌های عرضه برق در بسیاری از کشورها باقی خواهد ماند (IEA/OECD, 1998, م). به رغم این تلاش‌ها و کوشش‌های دیگر که به منظور جایگزین ساختن نفت با سایر انرژی‌ها؛ چون انرژی هسته‌یی، انرژی‌های تجدیدپذیر، انرژی خورشیدی صورت گرفته است و می‌گیرد، پیش‌بینی آژانس بین‌المللی انرژی رشد فزاینده مصرف نفت در ۲۰ سال آتی در جهان می‌باشد.

”سوخت‌های فسیلی پیش‌بینی می‌شود که ۹۵٪ تقاضای اضافی جهان را در دوره ۱۹۹۵-۲۰۲۰ میلادی شکل دهند و نفت به صورت فزاینده‌ای مورد استفاده تقاضای رو به رشد سریع حمل‌ونقل جاده‌یی و هوایی قرار خواهد گرفت.

” (World Energy Outlook, 1998, IEA/OECD) براساس پیش‌بینی دیگری که از سوی این سازمان در مورد میزان مصرف نفت جهان در سال ۲۰۱۰ صورت گرفته است، ”میزان تقاضای نفت بین ۸۵ تا ۱۰۵ میلیون بشکه نفت در روز” پیش‌بینی شده است. ”۶ کشور عربستان سعودی، ایران، عراق، امارات متحده عربی، کویت و ونزوئلا، باید ۵۰٪ نفت مورد نیاز جهان را فراهم سازند” (World Energy Outlook, 1998. IEA/OECD).

سازمان اوپک نیز بر اساس الگوی ویژه خود^۱ سه سناریو را با فرض قیمت بالای نفت، قیمت مرجع و قیمت پائین بررسی کرده است و به ترتیب برای سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۲۰ م براساس سه سناریوی نامبرده ارقام ۹۴/۶-۸۵/۸، ۹۹-۸۷/۹، ۱۰۵/۴-۹۱/۲ میلیون بشکه نفت در روز را به عنوان تقاضای جهانی نفت پیش‌بینی کرده است. (OPEC Bulletin, ۱۹۹۹، ص ۱۰).

جدول شماره ۱: پیش‌بینی تولید و مصرف نفت سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ میلادی

قیمت سبد واقعی \$/b (۹۸)	قیمت پایه			قیمت پائین			قیمت بالا		
	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۳۰	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۳۰	۲۰۱۰	۲۰۲۰	۲۰۳۰
۱۶.۷	۱۹.۴	۲۲.۵	۱۳.۹	۱۳.۹	۱۳.۹	۱۳.۹	۱۳.۹	۱۳.۹	۳۲.۷
تقاضاهای نفت (mb/d)									
کل OECD	۴۴.۸	۴۸.۵	۵۱.۲	۴۵.۲	۵۰.۴	۵۴.۲	۴۴.۵	۴۷.۳	۴۸.۷
کشورهای در حال توسعه شامل اوپک	۲۱.۱	۲۶.۲	۳۱.۶	۲۱.۲	۲۷.۴	۳۴.۱	۲۰.۹	۲۵.۵	۳۰.۰
کل CPEs سابق	۱۰.۲	۱۳.۲	۱۶.۲	۱۰.۲	۱۳.۲	۱۶.۸	۱۰.۲	۱۳.۱	۱۵.۸
کل جهان	۷۶.۲	۸۷.۹	۹۹.۹	۷۶.۶	۹۱.۲	۱۰۵.۴	۷۵.۵	۸۵.۵	۹۴.۶
تولید نفت (mb/d)									
کل OECD	۲۲.۶	۲۰.۲	۱۶.۹	۲۲.۶	۱۹.۵	۱۵.۶	۲۲.۷	۲۰.۷	۱۸.۰
کشورهای در حال توسعه به جز اوپک	۱۱.۳	۱۲.۶	۱۴.۵	۱۱.۳	۱۲.۰	۱۲.۹	۱۱.۳	۱۳.۰	۱۵.۹
کل CPEs سابق	۱۰.۸	۱۳.۵	۱۴.۲	۱۰.۸	۱۳.۴	۱۳.۸	۱۰.۸	۱۳.۶	۱۴.۵
اوپک	۲۹.۸	۳۹.۶	۵۱.۲	۳۰.۲	۴۴.۳	۶۰.۸	۲۹.۱	۳۶.۶	۴۴.۲
غیر اوپک	۴۶.۴	۴۸.۳	۴۷.۸	۴۶.۴	۴۶.۹	۴۴.۶	۴۶.۵	۴۹.۳	۵۰.۴
سهم بازار اوپک (درصد)	۳۹.۱	۴۵.۱	۵۱.۷	۳۹.۵	۴۸.۵	۵۷.۷	۳۸.۵	۴۲.۶	۴۶.۷

منبع: OPEC Bulletin, ۱۹۹۹م، ص ۱۰

هم چنان که ملاحظه می‌شود حد پائین پیش‌بینی الگوی اوپک با پیش‌بینی الگوی آژانس بین‌المللی انرژی با هم منطبق است، اما حد بالای پیش‌بینی الگوی اوپک محتاطانه‌تر است. نتیجه آن که پیش‌بینی می‌شود "تقاضای جهانی بازار نفت با رشدی معادل ۱/۴٪ و ۱/۲٪ در دو دهه آتی روبه‌رو شود و به صورت قدر مطلق با افزایش تقاضای معادل ۱۱ تا ۱۲ میلیون بشکه نفت در روز همراه باشد" (شکری غنام، ۱۹۹۹، ص ۱۰). مفهوم عددی افزایش قدر مطلق حد پائین پیش‌بینی شده برای تقاضای نفت سال ۲۰۱۰ نسبت به سال ۱۹۹۸، ۱۱/۵ میلیون بشکه نفت در روز می‌باشد. می‌توان تقاضای کل جهانی نفت در سال ۱۹۹۸، ۷۳/۵ میلیون بشکه در روز بوده است. گزارش سالیانه اوپک، ۱۹۹۸، ص ۲۳).

این ارقام مبین تداوم اهمیت نفت در تأمین انرژی در سطح جهان در ۲۰ سال آتی است. تداوم اهمیت کشورهای حوزه خلیج فارس در اقتصاد انرژی متکی به سهم تعیین‌کننده آن‌ها در ذخایر شناخته‌شده نفت جهان است.

سهم کشورهای حوزه خلیج فارس در تأمین تقاضای جهانی نفت

هم چنان که جدول شماره ۲ نشان می‌دهد در سال ۱۹۹۸، ۶۲/۵٪ ذخایر اثبات شده نفت جهان در ۵ کشور ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی قرار دارد. چنانچه ذخایر محدود دو کشور دیگر منطقه عمان و قطر را نیز به این مجموعه اضافه نمایم این سهم به ۶۳/۴٪ افزایش خواهد یافت. با توجه به موقعیت راهبردی جغرافیایی منحصر به فرد ایران که بین خلیج فارس و دریای خزر قرار دارد، و امکان به هم پیوستن این دو نقطه را فراهم می‌سازد، در یک فرض همکاری مشترک این سهم به ۶۵٪ اضافه خواهد شد. سهم ذخایر شناخته شده ۴ کشور آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان از مجموعه ذخایر شناخته شده جهانی ۱/۶٪ می‌باشد.

جدول شماره ۲ ذخائر شناخته شده نفت خام حوزه خلیج فارس و آسیای مرکزی

نام کشور	میلیارد بشکه	درصد از کل جهان
جمهوری اسلامی ایران	۹۰	۸/۵٪
عراق	۱۱۲/۵	۱۰/۷٪
کویت	۹۶/۵	۹/۲٪
امارات متحده عربی	۹۷/۸	۹/۳٪
عربستان سعودی	۲۶۱/۵	۲۴/۸٪
عمان	۵/۳	۰/۵٪
قطر	۳/۷	۰/۴٪
آذربایجان	۷	۰/۷٪
قزاقستان	۸	۰/۸٪
ترکمنستان	۰/۵	
ازبکستان	۰/۶	۰/۱٪

Source: BP Amoco Statistical Review of World Energy, June 1999.

(مستند به درخشان ۱۹۹۹ م.)

سهم فعلی کشورهای حوزه خلیج فارس از تولید جهانی متناسب با نسبت ذخایر شناخته آن‌ها از کل ذخایر شناخته شده جهانی نیست. در سال ۱۹۹۸، ۵ کشور عمده حوزه خلیج فارس صرفاً ۲۷/۴٪ تولید جهان را در اختیار داشتند. (جدول شماره ۲)

چنانچه سهم دو کشور عمان و قطر را که فراتر از نسبت ذخایرشان تولید می‌کنند به این رقم اضافه کنیم این نسبت به ۲۹/۷٪ می‌رسد، به اضافه سهم ۴ کشور حوزه دریای خزر کل سهم این دو منطقه ۳۱/۱٪ خواهد شد.

جدول شماره ۳ درصد ذخائر از نفت خام جهان، تولید و مصرف کشورهای حوزه خلیج فارس و آسیای مرکزی.

نام کشور	درصد ذخائر شناخته شده از کل جهان	درصد تولید از کل جهان	درصد مصرف از کل جهان
جمهوری اسلامی ایران	۸/۵	۵/۳	۱/۷
عراق	۱۰/۷	۳	-
کویت	۹/۲	۳/۱	۰/۲
امارات متحده عربی	۹/۳	۳/۴	۰/۵
عربستان سعودی	۲۴/۸	۱۲/۶	۱/۸
عمان	۰/۵	۱/۳	۲۰/۰۵
قطر	۰۰/۴	۱	۲۰/۰۵
آذربایجان	۰/۷	۰/۳	۰/۲
قزاقستان	۰/۸	۰/۷	۰/۴
ترکمنستان	۰/۵	۰/۲	۰/۱
ازبکستان	۰/۱	۰/۲	۰/۲

Source: BP Amoco Statistical Review of World Energy, June 1999.

(مستند به درخشان ۱۹۹۹ م.)

علت تفاوت سهم از بازار به نسبت سهم از ذخایر شناخته شده را نباید به عدم تمایل این کشورها در داشتن سهم بیشتر از بازار جهانی مربوط دانست. حتی اگر چنین تمایلی به طور

ضمنی پس از پیروزی انقلاب در اظهارات مسؤولان ایران مشاهده شود، مجموعه بقیه کشورها، هیچ‌گاه، چنین تمایلی را از خود نشان نداده‌اند. افزون بر آن، این عدم تناسب قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز جریان داشته است. سازمان بین‌المللی انرژی در گزارش ۱۹۹۵، خود به صراحت این موضوع را توضیح داده است. "در سال ۱۹۷۳، جهان به ناگاه و به طور واقعی آگاه شد که کنترل مؤثر منابع عمده نفت جهان از کف شرکت‌های چند ملیتی عمده (که هفت خواهران خوانده می‌شوند)، خارج شده بود، و در دست چند کشور معدود کشورهای متعلق به سازمان کشورهای صادرکننده نفت (OPEC) تمرکز یافته بود؛"

(World Energy Outlook, 1995, IEA/OECD)

راهبرد کشورهای صنعتی در بازگشت به حرکت اوپک در دهه ۱۹۷۰ میلادی در دو زمینه بوده است. یکی کاهش نسبی مصرف نفت و یافتن منابع انرژی دیگر و دیگری متعدد ساختن منابع عرضه نفت در سطح جهان و کاهش سهم کشورهای عضو اوپک در بازار جهانی. (درخشان ۱۹۹۹، ص ۳) می‌گوید: "دو سیاست عمده مورد توجه سیاست‌گذاران در کشورهای صنعتی جهان عبارت بوده است از: تعددسازی منابع عرضه نفت خام تحت شرایط اقتصادی و سیاسی ناپایدار سایر کشورها و تحکیم صنعت نفت در اقتصاد کشورهای خودشان در جایی که ذخایر کافی کشف می‌شد."

اینک سؤال این است که چگونه کشورهای صنعتی موفق به اجرای سیاست‌های خودشان می‌شوند، اما کشورهای عضو اوپک، در نتیجه حرکتی که آغاز می‌کنند، مجبور به از دست دادن سهم خود از بازار جهانی می‌گردند؟ برای پاسخگویی به این سؤال آگاهی اجمالی از نحوه کارکرد انحصار چند جانبه جهانی و سازمان اوپک ضروری است.

انحصار جهانی چند جانبه نفت سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۱۱.

انحصار نفت در بازار جهانی توسط ۷ شرکت بزرگ مشهور به هفت خواهران، موضوع شناخته شده و زیانزادی است. البته این مقاله در پی بازگویی این داستان پرماجر نیست، اما نکات در خور بسیاری در شیوه عمل و سازوکار توافق و تصمیم‌گیری مشترک در بین این ۷ شرکت وجود دارد که آن‌ها مرکز توجه این نوشتار است و به صورت فشرده مطرح می‌شود.

موران (۱۹۸۷ م، ص ۵۷۵) می‌گوید: "هر چند انحصارهای چند جانبه معمولاً عمری به طور متوسط ۴ تا ۵ سال دارند، لیکن صنعت نفت تا این اواخر دارای سابقه فوق‌العاده‌ای بوده است. این صنعت بیش از یک قرن تاریخ ایجاد و مدیریت انحصار در سطح جهان دارد." توافق اولیه بین شرکت‌های عمده، هرگاه تعداد آنها محدود باشد و بر بخش عمده‌ای از بازار مثلاً بیش از ۷۰٪ تسلط داشته باشند کار چندان مشکلی نیست؛ چرا که منافع قوی مشترک، آن‌ها را به هم نزدیک می‌سازد. اما مشکل زمانی آغاز می‌شود که یا تقاضا در بازار به دلیلی بسیار فشرده می‌گردد و شرکت‌ها می‌بایست به نحوی به تناسب، ضرر و یا کاهش منفعت را بپذیرند و یا زمانی که به ناگاه بازار با تقاضای فوق‌العاده‌ای مواجه می‌گردد و شرکت‌های شکل‌دهنده انحصار، توافق‌ها را رها و برای به دست آوردن سهم بیشتر از بازار با هم به رقابت می‌پردازند. نکته برجسته‌ای که در تاریخ انحصار نفت وجود دارد و آن را به صورت پدیده فوق‌العاده‌ای در آورده است، عدم تلاشی آن در مقاطع رشدهای سریع و فوق‌العاده بازار است. مقطعی چون کشف و استخراج نفت عراق در ۱۹۲۷، ورود نفت کویت به بازار جهانی نفت در سال ۱۹۳۴، اکتشاف نفت عربستان سعودی در سال‌های ۱۹۳۶، به بعد و ورود آن به بازار جهانی نفت در دهه ۴۰ و در نهایت فرصت به دست آمده بر اثر دعوت دولت ایران برای تشکیل کنسرسیوم شرکت‌های نفتی هر یک به تنهایی می‌توانستند، انسجام این انحصار را فرو بریزند. اما در عمل این گونه نشد و انحصار چند جانبه جهانی نفت تمام این مراحل از سر گذراند. درس‌آموزی از این پدیده تاریخی برای ملتی چون ملت ایران که ثروت بی‌شماری را در همین رابطه از کف داده است، بسی ضروری و غیر قابل چشم‌پوشی است.

"اساساً انحصارها به وجود می‌آیند که به سه خواسته اساسی، پاسخ دهند: تعیین قیمت، توافق در مورد تقسیم بازار و تعهد نسبت به عدم اقدام به تصرف سهم دیگران از بازار از طریق افزایش محصول و یا کاهش قیمت فروش. شواهد بیان‌گر آن است که در صنعت نفت دو مورد اول مشکل‌آفرین نبوده، اما مورد سوم با مشکلاتی مواجه بوده است" (موران، ۱۹۸۷، ص ۵۷۶). سؤال بنیادین در این زمینه، سازوکار به توافق رسیدن و نظارت بر اجرای آن‌ها است؛ با توجه به اینکه شرکت‌های شکل‌دهنده انحصار واحدهای حقوقی مستقل هستند و تبعیتی از یکدیگر ندارند.

یک نظریه شناخته شده که این سازوکار را توضیح می‌دهد، نظریه رهبری مسلط^۱ است. بر اساس این نظریه نقش بازیگران اصلی بسیار عمده است "آن‌ها دیدگاه‌های بلندمدت را انتخاب می‌کنند. شوک‌ها را کنترل و کاهش می‌دهند. بین نیروهای آزاد سازش برقرار می‌کنند، و به‌طور کلی هزینه نامتناسب بیشتری را به منظور نگهداری پایداری نظام متحمل می‌شوند. آن‌ها منافع عمومی [از دیدگاه انحصارگران] را فراهم می‌سازند، زیرا در غیر این صورت، منافع کوتاه مدت و شخصی تک تک اعضا می‌تواند بر توافق انحصارهای چند جانبه غلبه نماید" (موران، ۱۹۸۷، ص ۵۷۶ و ص ۵۷۸) می‌گوید: این نظریه به‌طور کامل فرآیند انحصار نفت را توضیح نمی‌دهد. موفقیت این انحصار در این بوده است که "شرکت‌کنندگان در آن دارای توانایی محدودسازی سطح کنش مستقل (خود و دیگران) در زمانی بوده‌اند که توافق‌های انحصاری تحت فشار قرار می‌گرفتند. آنها می‌توانستند به منظور غلبه بر عدم اطمینان‌های آتی، با بستن خود به یکدیگر حول یک هدف مشترک تعهدات معتبری را به هم بپارند."

اندیشه انحصار در بازار نفت دارای سابقه‌ای طولانی است. "راکفلر پدر صنعت نفت، و پایه‌گذار موفق‌ترین مجموعه نفتی بی‌که جهان تاکنون به خود دیده است، در ۱۹۰۹ بر این اعتقاد بود که انحصار نفت، یک انحصار طبیعی است و بیرون راندن دیگران از بازار رقابت به نفع منافع ملی [البته منافع آمریکا] است." (همان، ص ۵۷۹). هرچند اندیشه راکفلر در ایجاد انحصار تک قطبی به ثمر نرسید، اما بازار نفت جهانی شاهد انحصار چند قطبی بود که ۶۰ سال بر این بازار حاکم بود. جدول شماره ۴ سهم هر یک از ۷ شرکت نفتی شکل‌دهنده انحصار را از بازار جهانی نشان می‌دهد.

1. Hegemonic Leadership

جدول شماره ۴

نام شرکت	سهم از تولید جهانی
اکسون	٪۲۸
نفت انگلیس	٪۲۲
شل	٪۲۱
گلف	٪۹
موویل	٪۵
تکراکو	٪۳
شورون	٪۲

(به نقل از موران، ۱۹۸۷ م، ص ۵۸۵)

اولین بار که انحصار نفت دچار بحران شد، دهه ۱۹۲۰ میلادی بود که بر سر نحوه توزیع سهم از بازار سرشار نفت عراق، در میان شرکت‌های نفتی اختلاف افتاد. داستان از این قرار بود که براساس عهدنامه قیومیت سرزمین‌های وابسته به امپراتوری عثمانی، امتیاز نفت عراق در انحصار انگلیس و فرانسه قرار گرفته بود. این موضوع هم زمان با افزایش قیمت تولید نفت در آمریکا و پیش‌بینی کمیابی نفت در این کشور بود. مضافاً آن که منابع نفت خارج از آمریکا و اروپا در انحصار انگلستان و آلمان درآمده بود. دولت آمریکا فشار می‌آورد که منابع خاورمیانه به روی شرکت‌های آمریکایی گشوده شود. در همین راستا، شرکت آمریکایی اکسون تهدید کرد که صادرات خود به انگلیس را قطع خواهد کرد. این شرکت ۵۰٪ نفت مصرفی انگلیس را تأمین می‌نمود. شرکت نفت انگلیس آمادگی خود را برای مذاکره اعلام کرد، اما تنش‌ها همچنان روند افزایشی به خود گرفت تا سال ۱۹۲۷ که اولین حفاری عمیق شرکت شل در عراق به نتیجه رسید و چاهی که تحت فشار طبیعی خود، روزانه ۱۰۰ هزار بشکه نفت محصول می‌داد به بهره‌برداری رسید. این موفقیت کار را به بحران کشاند. اما این بحران به سرعت کنترل شد.

فردی به نام گلبنانکیان^۱ ۱۹۲ مایل مربع حوزه نفت خیز عراق را بر روی نقشه با خط قرمز به ۴ قسمت ۲۳/۷۵ درصدی و یک سهم ۵ درصدی تقسیم نمود. از این رو این توافق به "توافق خط قرمز" مشهور شد. شرکت های نفتی انگلیس و فرانسه توافق کردند که از بخشی از سهم خود منصرف شوند و آن را در اختیار شرکت های آمریکایی با سرپرستی اکسون قرار دهند. به این ترتیب شرکت های: نفت انگلیس شل، اکسون و شرکاء و شرکت نفت فرانسه هر کدام ۲۳/۷۵٪ سهم یافتند و شخص گلبنانکیان نیز ۵٪ الباقی را در اختیار گرفت.

شرکت های نفتی انگلیس و آمریکا می دانستند که شرکت نفت فرانسه توانایی مدیریت سهم خود را ندارد و صرفاً این سهم را بر اساس عهدنامه قیومیت به دست آورده است. لذا یک حلقه ضعیف محسوب می شود. از همین رو سریعاً قرارداد دیگری را با عراق به امضاء رساندند که طی آن، شرکت نفت عراق مجاز نبود هیچ امتیاز جدیدی را بدون اخذ موافقت آن ها در اختیار هیچ شرکت دیگری قرار دهد و به این ترتیب یک اکثریت ۷۱/۲۵ درصدی قدرت کنترل منابع جدید را در اختیار قرار گرفت. (همان، صفحات ۸۲-۵۸۰).

بحران دوم، جنگ قیمت ها بین شرکت شل و اکسون در سال های ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ بود. شرکت شل از اینکه اکسون نفت روسیه را به هند منتقل می ساخت ناخرسند بود. لذا جنگ قیمت را در بازارهای محلی اکسون به راه انداخت. شل وقتی با عکس العمل اکسون مواجه شد، جنگ را به داخل آمریکا کشاند. اکسون نیز این اقدام شل را در اروپا تلافی کرد. سر هنری دتیردینگ از شرکت شل، به منظور جلوگیری از لطمات بیشتر، از رؤسای شرکت های نفت انگلیس و اکسون دعوت کرد تا در این باره گفتگو کنند. نتیجه گفتگو به اینجا ختم شد که همه بپذیرند سهمشان از بازار در وضع موجود حفظ شود، لذا این توافق به "سیستم همین که هست"^۲ معروف شد. این توافق در مرحله بعدی از توافق سه جانبه به سایر اعضای انحصار تسری پیدا کرد. این گروه در مورد قیمت نیز به توافق رسیدند که قیمت نفت در خلیج تگزاس به اضافه هزینه حمل نفت از خلیج تگزاس به مقصد را به عنوان قیمت پایه قرار دهند. افزون بر آن پذیرفتند که از فروش نفت در مبدأ خودداری کنند و صرفاً نفت را در مقصد به فروش برسانند. با این توافق، آن ها از سود

1. GulbenKian

2. As Is system

مضاعفی برخوردار می‌شدند. چراکه قیمت تمام شده نفت در تگزاس هر بشکه معادل ۷۷ سنت بود، حال آن‌که به‌عنوان مثال قیمت نفت عراق بشکه‌ای ۸ سنت بود. به علاوه هزینه حمل نفت معادل هزینه حمل از تگزاس محاسبه می‌شد، حال آن‌که هزینه حمل نفت از عراق بسیار ارزان‌تر بود. (همان ۴-۵۸۳)

این دو نمونه، صرفاً به عنوان مثالی از سازوکار مدیریت بحران و فرایند حصول به توافق در سیستم انحصار چند قطبی نفت در جهان در سال‌های ۷۱-۱۹۱۱، بود. اینک، سازوکار تصمیم‌گیری درون اوپک به صورت اجمال مورد کندوکاو قرار می‌گیرد.

تجربه اوپک

هرچند اندیشه تشکیل اوپک به سال ۱۹۴۹، باز می‌گردد که دولت ونزوئلا به منظور تبادل نظر و تعیین خط مشی واحد بین کشورهای مهم صادرکننده نفت با دولت‌های ایران، عراق، کویت و عربستان سعودی تماس‌هایی به عمل آورد. اما در مرحله عمل تشکیل اوپک واکنشی بود به کاهش قیمت نفت ونزوئلا و کشورهای خاورمیانه از سوی کشورهای بزرگ نفتی. در سال ۱۹۵۹، شرکت‌های بزرگ نفتی به صورت یک‌جانبه و بدون هماهنگی با دولت‌های تولیدکننده نفت، ابتدا قیمت نفت ونزوئلا را در دو مرحله هر بار ۵ سنت و ۲۵ سنت در هر بشکه کاهش دادند. به دنبال آن قیمت نفت خاورمیانه را نیز به میزان ۱۸ سنت در هر بشکه کاهش دادند. موضوع کاهش قیمت در سال ۱۹۶۰، نیز ادامه پیدا کرد و قیمت نفت خاورمیانه بین ۱۰ سنت تا ۱۴ سنت در هر بشکه مشمول کاهش قیمت از سوی شرکت‌های بزرگ نفتی شد. یادآوری این نکته ضروری است که در آن زمان نفت خاورمیانه به طور متوسط با قیمت بشکه‌ای کمتر از ۲ دلار معامله می‌شد و میزان کاهش قیمت از سوی شرکت‌های نفتی بزرگ سهم قابل توجهی را شامل می‌گشت. در واکنش به این اقدامات بود که ۵ دولت نام برده در فوق در سپتامبر ۱۹۶۰، در بغداد تشکیل جلسه دادند و در پی آن سازمان دائمی اوپک را پایه‌گذاری نمودند (OPEC، ۱۹۹۹، ص ۵ و شرکت ملی نفت ایران، ۱۳۴۸، ص ۱۵۲).

بر اساس ماده ۲ اساسنامه اوپک، هدف اساسی این سازمان "وحدت بخشیدن به سیاست‌های نفتی کشورهای عضو و تعیین بهترین طریق حفظ منافع فردی و دسته‌جمعی

کشورهای عضو است. سازمان تدابیری را به منظور ثبات قیمت‌ها اتخاذ خواهد نمود، و ضمن توجه به ضرورت مراقبت از درآمد مستمر کشورهای تولیدکننده، منافع عادلانه مصرف‌کنندگان را نیز مورد توجه قرار خواهد داد." (OPEC، ۱۹۸۸، ص ۱).

به گفته ایزدی (۱۳۴۸، ص ۱۵۵) نکات مشروحه زیر به طور انحصار اهداف اوپک را تشکیل می‌داد:

- ۱- اصلاح و تثبیت بهای نفت خام فرآورده‌ها در بازارهای جهان؛
- ۲- تثبیت و متحدالشکل نمودن میزان واقعی مالیات دریافتی از شرکت‌های نفتی در کشورهای عضو؛
- ۳- مطابقت دادن شرایط مندرج در قراردادها به اوضاع و احوال روز؛
- ۴- هماهنگ ساختن کلی سیاست‌های کشورهای عضو در مسائل مربوط به صنعت نفت؛
- ۵- جمع‌آوری اطلاعات و آمار نفتی مربوط به کشورهای عضو و سایر کشورهای تولیدکننده جهان.

قطعاً، دولت‌های تشکیل‌دهنده اوپک از تشکیل این سازمان سود بردند و بر اساس هماهنگی‌های اولیه‌ای که به عمل آوردند، توانستند بسیاری از حقوق از دست رفته خود را بازیابند، تا این که در دهه ۱۹۷۰ میلادی موفق شدند با افزایش قیمت نفت بیشترین درآمد آبی نسبی را نصیب کشورهای خود نمایند. اما تاکنون این سازمان موفق به اتخاذ سیاست‌های سازگار و بادوام در استقرار یک سیستم جامع تولید و عرضه نفت برای کشورهای عضو نشده است. چرا که اگر این سازمان موفق به افزایش قیمت در دهه ۷۰ شد، به قیمت کاهش سهم قابل توجه از بازار جهانی بود. سهم کشورهای اوپک از تولید جهانی در سال ۱۹۶۸، ۴۵/۷۷٪ بود (شرکت ملی نفت ایران، ۱۳۴۸، ص ۱۶۱) حال آن که سهم آنها در سال ۱۹۹۸، به ۳۰/۷٪ (گزارش سالیانه اوپک، ۱۹۹۸، ص ۲۳) کاهش پیدا کرد. در هر صورت عمل کرد اوپک نشان می‌دهد که اولاً این سازمان به طور عمده به قیمت حساس است و به مابقی ابزارهای سیاست‌گذاری از جمله سیاست‌های تولید و ساختارهای مدیریت چندان حساسیتی ندارد. ثانیاً روند کاهش قیمت‌ها را تا جایی تحمل می‌کند که در آمد ملی کشورهای عضو به قدری کاهش یابد که امکان برآورده ساختن هزینه‌های مورد تعهد دولت‌ها را به مخاطره نیندازد، زیرا در غیر این صورت اعضای

اوپک مصمم به اتخاذ تصمیم مشترک می‌گردند. نکته سوم آن که مشهورترین روش اوپک برای جبران قیمت، کاهش سهمیه‌های تولید است. اما این کاهش سهمیه‌ها دیری نخواهد پایید، چرا که به محض مشاهده آثار کاهش سهمیه‌ها در بازار و صعود دوباره قیمت‌ها، دولت‌ها به طمع کسب درآمد بیشتر، شروع به تخلف از سهمیه‌ها می‌نمایند و با عرضه بیشتر دوباره روند نزولی قیمت‌ها آغاز می‌گردد و این چرخه تکرار می‌شود (درخشان، ۱۹۹۹).

ناظران خارجی نیز به خوبی این چرخه را در می‌یابند، بنابر این هرگاه سهمیه‌های اوپک کاهش می‌یابد کافی است آنها، کمی تحمل نمایند، چون پس از مدتی عرضه افزایش خواهد یافت، نکته بسیار اصلی که در اینجا وجود دارد موضوع مازاد ظرفیت افزایش تولید در کشورهای عضو اوپک است. فهدی چلبی (۱۹۹۹، ص ۷) می‌گوید: "هم اکنون ظرفیت مازاد تولید معادل ۷/۵ میلیون بشکه نفت در روز در کشورهای اوپک وجود دارد که مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد." این نکته بسیار تکان دهنده‌ای است، چرا که وجود ظرفیت مازاد، فشاری است بر افزایش عرضه، چرا که این کشورها میلیاردها دلار هزینه کرده‌اند تا این ظرفیت‌های مازاد را به وجود آورده‌اند و باید سالانه میلیون‌ها دلار هزینه کنند که آنها را به طور عاطل نگاه دارند. این همان نکته‌ای است که سازمان اوپک نتوانسته آن را هماهنگ سازد؛ یعنی سازگاری بین عرضه و تقاضا، تولید و فروش. از یک سو کشورهای عضو اوپک به هر میزان که بخواهند، نسبت به افزایش ظرفیت تولید اقدام می‌کنند، آنگاه در پی آنند با سیاست فداکارانه کاهش عرضه، قیمت‌ها را کنترل کنند.

هم چنان که ذکر شد، پیش بینی افزایش تقاضای جهانی در ده سال آتی معادل ۱۰ میلیون بشکه نفت در روز است. از این میزان، ظرفیت تولید ۷/۵ میلیون بشکه آن در حال حاضر وجود دارد. مضافاً آنکه عراق یا حل مشکلات سیاسی خود، رقمی معادل تولید ۳ تا ۵ میلیون بشکه نفت در روز در ۵ تا ۷ سال آتی به ظرفیت موجود خواهد افزود. بقیه کشورهای اوپک از جمله ایران نیز به منظور حفظ سهم خود از تولید در حال افزایش ظرفیت تولید خود هستند، کشورهای خارج از اوپک نیز پیش بینی می‌شود تا سال ۲۰۱۰، معادل تولید ۵ تا ۶ میلیون بشکه نفت در روز به ظرفیت موجود خود را اضافه کنند (فهدی چلبی، ۱۹۹۹ م، ص ۷). نتیجه آنکه چنانچه این روند پیش رود، روند سبقت عرضه بر تقاضا در ۱۰ سال آتی نیز ادامه خواهد داشت و برنده اصلی همچنان

کشورهای صنعتی خواهند بود. حال آنکه کشورهای حاشیه خلیج فارس با توجه به سهمی که از تولید نفت جهان دارند، در یک اقدام هماهنگ می‌توانند این روند را به نفع خود و با هزینه‌ای نه چندان گزاف تغییر دهند. هم چنانکه هماهنگی ایران و عربستان در همین مدت کوتاه و بدون اتکا به ساختارهای بادوام اثرات مثبت فراوانی به جای گذاشته است.

تأسیس سازمان نفتی - منطقه‌یی خلیج فارس

با توجه به بحث‌های دو بخش اول این مقاله و با توجه به جهت‌گیری کلی دولت به سمت توسعه فعالیت‌های بخش خصوصی در تمامی حوزه‌های فعالیت‌های اقتصادی از جمله نفت و با توجه به سرشت اقتصاد نفت که تعداد بازیگران عرصه تولید آن همیشه محدود بوده است و هست، این مقاله، پیشنهاد تأسیس سازمان نفتی منطقه‌یی خلیج فارس را ارائه می‌نماید. در ادامه این بخش، اهداف این سازمان و امکان‌پذیری تأسیس آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

رویکرد کشورهای صادرکننده نفت به اقتصاد نفت بر سه نکته متمرکز شده است: نگاه داشتن قیمت در بهترین وضعیت به منظور تحصیل درآمد حداکثر؛ توسعه سهم و یا حداقل حفظ سهم موجود از بازار و تأمین درآمد کافی برای هزینه‌های توسعه اقتصادی و بعضاً نظامی کشورهای متبوعشان (درخشان، ۱۹۹۹ م). اما لزوماً، این سه هدف همگرا نیستند. چرا که وظیفه تأمین منابع مالی توسعه کشورها برای بخش نفت، منجر به محدودیت‌های اساسی برای سیاست‌گذاران ملی و دست کم سیاست‌گذاران نفتی می‌گردد. لازمه این وظیفه رویکرد کوتاه مدت به این بخش و تأمین هزینه‌های جاری است و فرصتی برای سیاست‌گذاری میان مدت و بلند مدت که ممکن است در کوتاه مدت منجر به کاهش درآمد نفت شود، باقی نخواهد ماند. از سوی دیگر افزایش قیمت و میزان سهم از بازار نیز با هم همسو نیستند. زیرا اصرار بر افزایش قیمت‌ها منجر به ورود تولیدکنندگان جدید به بازار می‌شود که تولید برای آنها در سطح قیمت‌های بالاتر به صرفه است.

کشورهای حاشیه خلیج فارس از یک موهبت طبیعی برخوردارند و آن تحت فشار بودن منابع آنها و هزینه نسبتاً ارزان استخراج نفت است. مرکز جهانی تحقیقات انرژی طی تحقیقی که به عمل آورده است، قیمت تمام شده استخراج نفت در دریای شمال را حدوداً بشکله‌ای ۲۰ دلار

برآورد نموده است (مستند به درخشان، ۱۹۹۹ م) با توجه به اینکه این قیمت چندین برابر هزینه استخراج نفت در کشورهای منطقه خلیج فارس است، لذا می‌تواند حاشیه اطمینان بخشی را برای حصول به قیمت تعادلی در سطح جهان برای کشورهای منطقه خلیج فارس فراهم سازد. در هر صورت هر پیشنهاد جدیدی باید از یک سو قادر باشد رابطه بهینه‌ای بین قیمت و سهم از بازار بیابد به نحوی که این سهم کاهش پیدا نکند و از سوی دیگر نیاز کوتاه مدت دولت‌ها را به درآمدهای آتی نفت پاسخگو باشد.

به نظر می‌رسد تأسیس یک سازمان نفتی منطقه‌ی خلیج فارس در حال حاضر با شرکت ۴ کشور عمده صادر کننده نفت شامل ایران، عربستان، امارات متحده عربی و کویت می‌تواند پاسخگوی این شرایط باشد بعدها عراق نیز امکان پیوستن به این مجموعه را دارد. در نگاه اول ممکن است به نظر برسد که این سازمان اساساً تفاوتی با سازمان اوپک ندارد. لیکن این گونه نیست، این سازمان می‌تواند کاملاً با سازمان پیش گفته متفاوت عمل کند. اگر به مفاهیم بحث شده در بخش منطقه‌گرایی بازگشت شود معلوم می‌گردد می‌توان تعریف جدیدی از این سازمان ارائه نمود. در یک جمله اگر تأسیس "بازار واحد نفت خلیج فارس" مورد توجه قرار گیرد تا حدود زیادی هدف از تأسیس این سازمان روشن می‌شود. در بازار واحد، نقل و انتقال کالا، سرویس، سرمایه و نیروی انسانی بدون هرگونه مانعی جریان دارد. بنابر این وقتی در اینجا به بازار واحد نفت خلیج فارس اشاره می‌شود در واقع مجموعه سیاست‌هایی مورد نظر است که طی زمان بندی مشخص به حذف هرگونه مانعی در راه نقل و انتقال نفت و محصولات نفتی، خدمات، سرمایه‌گذاری و در نهایت نیروی انسانی در این بخش بین کشورهای عضو بیانجامد. پیش از آنکه امکان‌پذیری این پیشنهاد مورد بررسی قرار گیرد، شایسته است سهم مجموعه ۴ کشور در وضع موجود از تولید جهانی و سهم آنها از ذخایر شناخته شده نفت خام جهان مورد توجه و تأکید قرار گیرد.

جدول شماره ۵، ارقام از گزارش ۱۹۹۸ م، اوپک و گزارش شرکت BP Amoco ۱۹۹۹ م، استخراج شده است.

تولید نفت خام		ذخائر شناخته شده		نام کشور
سهم از جهان	mb/day میزان تولید	سهم از ذخائر جهان	میزان ذخائر شناخته شده bn	
۵/۳	۳/۷۱۳	۸/۵	۹۰	ایران
۱۲/۶	۸/۲۸۰	۲۴/۸	۲۶۱/۵	عربستان سعودی
۳/۴	۲/۲۴۴	۹/۳	۹۷/۸	امارات متحده عربی
۳/۱	۲/۰۵۱	۹/۲	۹۶/۵	کویت
۲۴/۴	۱۶/۲۸۸	۵۱/۸	۵۴۵/۸	جمع

هم چنانکه ملاحظه می‌شود، مجموعه این کشورها در وضع کنونی ۲۴/۴٪ تولید نفت خام جهان را در اختیار دارند. اما سهم آنها از ذخایر شناخته شده جهان معادل ۵۱/۸٪ است. سهم این کشورها از ذخایر شناخته شده نفتی جهان، ظرفیت نهان این مجموعه در شکل دهی بازار آتی نفت جهان را نشان می‌دهد.

اینک چندین سؤال بنیادین پیش روی این پیشنهاد است. نخست آنکه، اساساً چرا باید بین کشورهای تولیدکننده نفت هماهنگی به عمل آید و به سازوکار بازار اعتماد نشود؟ پاسخ به این سؤال به محدود بودن بازیگران این بازار در سطح جهانی باز می‌گردد. در بحث تاریخیچه انحصار چند قطبی نفت در دوره ۱۹۷۱-۱۹۱۱ م، تا حدودی سازوکار تصمیم‌گیری انحصار بیان شد. پس از اوج‌گیری جریان ملی شدن نفت در کشورهای نفت خیز نیز این موضوع چندان تغییر نکرد. زیرا که در سطح بازار ملی غالب کشورها، اقتصاد نفت در انحصار دولت‌ها درآمد و در سطح بازار جهانی نیز شرکت‌های متعدد چندانی به این بازار افزوده نشدند و تعداد آنها محدود به شرکت‌های ملی کشورهای نفت خیزی به اضافه شرکت‌های بزرگ نفت جهان ماند. از همین رو

است که همواره اقتصاد نفت در شرایط بازار رقابتی ناقص و فرض رفتار شرکت‌های انحصارگر مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر کشش ناپذیر بودن تقاضای نفت محصول همین قدرت کنترل شرکت‌های عمده نقش در بازار جهانی نفت است. نگاهی به جدول شماره ۶ می‌تواند به این بحث کمک کند، هم چنانکه ملاحظه می‌شود، در فهرست بزرگترین چهل شرکت جهان در سال ۱۹۹۷ م، شش شرکت نفتی قرار دارند. مهمتر آنکه همین شرکت‌های بزرگ در سه سال اخیر مجدداً در هم ادغام شده‌اند و هفت خواهران را به چهار خواهران کاهش داده‌اند یعنی رقابت محدودتر و قدرت تسلط بر بازار برای این شرکت‌ها افزون‌تر گشته است.

سؤال بنیادین دیگر این است، آیا امکان فعالیت سازمان‌های فراملی منطقه‌یی - بخشی مستقل از شکل‌گیری اتحادیه‌های همه جانبه وجود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال نگاهی به نمونه اروپایی آن سودمند است. اساساً اتحادیه اروپا با شکل‌گیری جامعه اروپایی ذغال سنگ و فولاد در سال ۱۹۵۱ پی‌ریزی شد و بعدها به تدریج گسترش یافت (الاگرع، ۱۹۹۹، گمبل و پاین، ۱۹۹۶، و ویلیامز، ۱۹۹۴). به نظر می‌رسد، آگاهی از تجربه جامعه اروپایی ذغال سنگ و فولاد بسیار سودمند باشد. استیفن جورج (۱۹۹۶، ص ۲۱ و ۲۲) می‌گوید: در اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی، دولت‌های اروپای غربی در تلاش بودند که خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی دوم را جبران و اقتصادشان را بازسازی کنند. در فرانسه این فرایند توسط کمیساریای برنامه هدایت می‌شد که سرپرستی آن به عهده فرد کارآزموده‌ای چون ژین مونت بود. او مدرن سازی فولاد فرانسه را در مرکز این برنامه قرار داد. در سال ۱۹۴۹، تصمیم استقرار دولت مستقل و مقتدر آلمان غربی مشکلاتی را برای فرانسه به وجود می‌آورد. بنیادی‌ترین مشکل این بود که فرانسه در طی یک نسل (۱۹۳۹، ۱۹۱۴، ۱۸۷۰) سه بار از طرف آلمان مورد تجاوز قرار گرفته بود. دولت مردان فرانسه به شدت در مقابل شکل‌گیری جمهوری فدرال آلمان موضع گرفتند، اما نمی‌توانستند در مقابل ایالات متحده آمریکا و انگلستان مقاومت کنند. مشکل دوم این بود که بازگشت رور^۱ به قدرت در آلمان به این معنی بود که صنعت فولاد فرانسه دیگر به ذغال سنگ مطمئن برای سوخت کوره‌های فولاد خود دسترسی نداشته باشد. مونت به این دو مشکل با یک برنامه مشترک بین فرانسه و آلمان پاسخ داد. به این نحو که این دو کشور عرضه ذغال سنگ و فولاد خود را تحت اختیار یک نهاد

فراملی مقتدر قرار دهند و موافقت کنند که آن نهاد نسبت به تولید و توزیع این دو محصول تصمیم‌گیری کند. اثر فوری این تصمیم این بود که صنعت فولاد فرانسه مطمئن شود که دچار کمبود ذغال سنگ نمی‌شود، و زمینه نزاع بین فرانسه و آلمان از بین می‌رود. چرا که این موضوع هسته منازعات قبلی این دو کشور بود. این ایده مورد توجه وزیر خارجه فرانسه قرار گرفت. او به طور مستقیم شکل‌گیری جامعه اروپایی ذغال سنگ و فولاد^۱ را هدایت، و در سال ۱۹۵۱، طی عهدنامه پاریس آن را پایه‌گذاری کرد. اضافه بر فرانسه و آلمان، کشورهای ایتالیا، بلژیک، لوکزامبورگ و نروژ به این معاهده پیوستند.

سؤال بعدی این است که کشورهای حاشیه خلیج فارس چرا نیازمند چنین سازمانی می‌باشند؟ و چرا این سازمان می‌تواند به آنها کمک کند؟ جدای از فایده عمومی همکاری‌های بین کشورهای تولیدکننده نفت که ثمرات مثبتش را با شکل‌گیری اوپک نشان داد و نمونه آخر آن را می‌توان در سودمند بودن همکاری‌های بین ایران و عربستان سعودی در چارچوب اوپک مشاهده کرد که توانست سقوط قیمت نفت خام را جبران کند، می‌توان کمی عمیق‌تر وضعیت صنعت نفت این کشورها به ویژه ایران و عربستان را مورد توجه قرار داد.

هم چنانکه ذکر شد، عربستان به تنهایی ۱۲/۶٪ بازار جهانی نفت را در اختیار دارد و اضافه بر تولید روزانه ۸/۲۸۰ میلیون بشکه نفت ظرفیت تولید خود را بیش از این نیز افزایش داده است. به گفته منابع غیر رسمی ظرفیت تولید نفت عربستان در حدود ۱۱ میلیون بشکه نفت در روز است. با توجه به محدود بودن رشد تقاضا از یک سو، و از سوی دیگر وجود مازاد ظرفیت تولید در عربستان و چند کشور دیگر، ایجاد هرگونه ظرفیت تولید جدید از سوی ایران، و سایر کشورها در واقع تهدیدی برای بازار عربستان به حساب می‌آید. اقتصاد همه این کشورها، به ویژه عربستان سعودی، تحت تأثیر سقوط قیمت نفت به شدت آسیب‌پذیر شده است و آن به علت کسری مداوم بودجه و وابستگی آنها به درآمدهای نفتی است. (فهدی چلبی، ۱۹۹۹، ص ۱۰). بنابر این عربستان که بیشترین ظرفیت تولید را دارد به طور نسبی بیشترین زیان را از کاهش قیمت‌های نفت متحمل می‌شود و بیش از دیگران نیازمند مذاکره با رقبای جهت تنظیم سیاست میزان گسترش ظرفیت‌های تولید است. کشوری چون ایران نیز اضافه بر اینکه از کاهش قیمت‌ها

1. European Coal and Steel Community

آسیب می‌بیند، در صورتی که میزان افزایش ظرفیت تولید خود را در جریان مذاکره به رقبای منطقه‌ی تنظیم‌کننده می‌تواند درباره سهم از بازار چانه‌بزند و این نکته بسیار مهمی است. البته این بحث از نظر منافع کوتاه مدت بود، منافع بلند مدت این همکاری با داشتن بیش از ۵۰٪ ذخایر شناخته جهان بسیار فراتر از این است.

فوائد این بحث در همین جا متوقف نمی‌شود، بلکه بسیار فراتر است. در اینجا صرفاً پاره‌ای از آنها مورد اشاره قرار می‌گیرد. در صورت تأسیس این بازار، امکان تأمین بخشی از سرمایه لازم جهت توسعه صنعت نفت از درون منطقه عملی خواهد شد. در حال حاضر جریان خروج سرمایه از تمام کشورهای منطقه وجود دارد. این سرمایه‌ها در جستجوی بازاری با قواعد حقوقی مطمئن‌تر و در چارچوب معاهده‌های بین‌المللی هستند، چنین همکاری می‌تواند تا حدود زیادی این فضا را فراهم سازد و بخشی از این سرمایه‌ها را که چندان ناچیز هم نیستند به خود جلب نماید.

نکته بعدی یکرسان‌سازی سیاست‌های اقتصاد انرژی در کشورهای تشکیل‌دهنده این سازمان است. طبیعی است، شکل‌گیری بازار واحد نفت در منطقه مستلزم تبعیت از قواعد و مقررات و قیمت‌تعدالی واحد است. این موضوع سبب خواهد شد که کشورهای شکل‌دهنده این سازمان از یک سو سیاست‌های کلان تولید نفت و فروش خود را با هم هماهنگ کنند و از سوی دیگر سیاست‌های مصرف انرژی را در درون کشورهای خود متحد سازند. این امر برای کشورهای عضو و کشوری چون ایران که قیمت نفت در آن در نازلترین حد ممکن است، فرصتی برای اصلاح قیمت‌ها و بازنگری اساسی در سیاست‌های تولید و مصرف انرژی فراهم می‌کند.

بازار واحد نفت مفهومی فراتر از هماهنگی ۴ شرکت ملی نفت دارد. لازمه تشکیل این بازار این است که مدیریت نفت در هر ۴ کشور مورد تجدید نظر قرار گیرد و نهادهای ضروری لازم شامل بنگاه‌های عرضه‌کننده تولید مشتقات نفتی، خدمات مختلف مورد نیاز این بازار همانند خدمات فنی، حمل‌ونقل، مالی، بازاریابی، مدیریتی و سایر خدمات ضروری و همچنین نهادهای مشارکت اجتماعی و سازماندهی بازار نیز شکل گیرند.

اینک شایسته است مفهوم خصوصی سازی مورد توجه قرار گیرد، به ویژه خصوصی سازی در صنعت نفت که موضوع بررسی این نوشتار است. با توجه به ساختار کشورهای حاشیه

خلیج فارس و وابستگی‌های آنها به درآمدهای نفت و همچنین مشکلات قانونی موجود در این مسیر، مفهوم خصوصی سازی در بالا دست نفت، مفهومی غیر عملی و نشدنی است. بنابر این بیهوده نباید وقت صرف آن نمود. لیکن با تجدید ساختار در مدیریت نفت می‌توان نقش قابل توجهی را برای بخش خصوصی در این صنعت پیش بینی نمود.

مفهومی که امروزه، در مدیریت صنایع پیچیده‌ای چون صنعت نفت که از صدها رشته تولیدی و خدماتی متشکل است مورد توجه قرار می‌گیرد. حتی در کشورهایی که در خصوصی سازی با هیچ مانعی روبرو نیستند - تفکیک فعالیت‌های محوری^۱ از فعالیت‌های حاشیه‌ای^۲ است. به عبارت دیگر سیاست به وجود آمدن صنعت خدمات نفت^۳ مورد توجه است. منظور از خدمات در اینجا مفهوم وسیع خدمات شامل خدمات پیمانکاری، مهندسی، فنی، مالی، بیمه، بازاریابی، مدیریتی و سایر خدمات است.

توجه به این مفهوم یک راه حل اساسی برای صنعت نفت ایران می‌تواند باشد. لایحه برنامه سوم تأکیدی بر گسترش خصوصی سازی به دامنه انحصارهای دولتی، چون نفت دارد. لذا از یک سو در ماده ۳۴ لایحه برنامه امکان مشارکت بخش خصوصی را از مرحله پالایش، تا تولید مشتقات و فرآورده‌های نفتی و حمل و نقل آنها پیش‌بینی نموده است و از سوی دیگر از ارائه تعریف دقیق از اصل ۴۴ قانون اساسی طفره رفته است. فارغ از اینکه شورای نگهبان قانون اساسی در این مورد چه رویکردی دارد، نداشتن تعریف مشخص از نقش دولت در صنعت نفت به فرض تصویب این تبصره نیز همچنان مانع ورود بخش خصوصی به این صنعت خواهد بود که شرح آن در ادامه خواهد آمد. لیکن شایسته است اینک به کاربرد ایده توزیع فعالیت‌ها به مرکز - حاشیه‌ای در صنعت نفت ایران توجه شود.

یک راه حل این است که به عنوان مثال تولید نفت خام به عنوان فعالیت مرکزی برای صنعت نفت ایران منظور و جز آن، مابقی فعالیت‌ها به صورت حاشیه‌ای قلمداد شود. در این صورت تفسیر صریحی برای اصل ۴۴ قانون اساسی ارائه شده است. با این تقسیم، انحصار تولید نفت خام در اختیار دولت باقی می‌ماند و الزام قانون اساسی مراعات می‌شود. به نظر می‌رسد آنچه

1. Core Bussiness
2. Prephery Bussiness
3. Oil Service Industry

در قانون اساسی مورد تأکید است، عدم انتقال کنترل منشاء انرژی به بخش خصوصی است و این تقسیم‌بندی به این نگرانی پاسخ می‌دهد. در هر صورت، اصل ۴۴ قانون - اساسی نیاز به تبیین واضح دارد و به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی منطق روشنی را برای این تبیین فراهم می‌کند.

این داستان، یک طرف دیگر نیز دارد و آن دولت است. دولت نیز اگر این تقسیم‌بندی را بپذیرد، دیگر نمی‌تواند در فعالیت‌های حاشیه‌ای ادامه کار دهد. چون هم چنان که گفته شد، عمده‌ترین تهدید بخش خصوصی رقابت در یک بازار با دولت است. بنابراین، این تقسیم‌بندی از یک سو وظیفه غیرقابل واگذاری دولت را که فعالیت در بخش مرکزی صنعت نفت (تولید نفت خام) است، مشخص می‌کند و از سوی دیگر مابقی فعالیت‌هایی که دولت نباید در آنها فعالیت کند را مشخص می‌سازد. در نتیجه، تقسیم‌بندی مرکز - حاشیه، موضوع خصوصی سازی صنعت نفت ایران را به سمتی سوق می‌دهد که طی یک برنامه زمان‌بندی مشخص دولت موظف گردد تمام فعالیت‌های حاشیه‌ای را به بخش خصوصی واگذار کند و هیچ جزئی را برای خود حفظ نکند.

مشکلی که در وضع موجود وجود دارد این است که تقسیمات درونی شرکت ملی نفت برای فعالیت در بازار رقابتی شکل نگرفته است. لذا حتی به فرض اراده قطعی دولت برای واگذاری آنها، در وضع فعلی امکان فعالیت اقتصادی ندارند. نکته دیگری که بسیار مهم است، این است که در وضع موجود بسیاری از این شرکت‌ها، تبدیل به شرکتی خواهند شد که تنها یک مشتری دارد و آن هم شرکت ملی نفت ایران است. به همین دلیل است که کمتر کسی خطر خرید آنها را تحمل می‌کند، لیکن خطر سرمایه‌گذاری در شرکتی که می‌تواند محصول و خدماتش را به بازار بزرگتری ارائه کند کاهش خواهد یافت.

بنابراین ترکیب مفهوم خصوصی سازی و ایجاد بازار واحد منطقه‌ی نفت این خواهد بود که دولتهای این کشورها طی یک سیاست‌گذاری مشترک وظایف محوری صنعت نفت را در کشورهای خود در اختیار خود نگاه می‌دارند و اما اجازه می‌دهند وظایف حاشیه‌ای و یا بخش صنعت خدمات نفت در بازاری واحد متشکل از ۴ کشور در اختیار بخش خصوصی قرار گیرد. در این بازار نقل و انتقال کالا، خدمات سرمایه و نیروی انسانی آزاد خواهد بود. طبیعی است، که میزان اعتماد سرمایه‌گذاران به نهادهای حقوقی در این بازار بسیار بیشتر از بازار منفرد ملی آنها است. چرا که در این صورت هر سرمایه‌گذار، دولت خود را در پشت خود دارد نه در روبروی خود.

ولفس، (۱۹۹۹) می‌گوید مشکل اروپائیان در مقایسه با آمریکا سهم نسبتاً کمتر سرمایه گذاری شرکت‌های اروپایی در زمینه تحقیق و توسعه به معنی وسیع کلمه است و آن نیز محصول کوچک بودن بازار تک تک کشورهای اروپائی است. لذا او امیدوار است که اتحادیه اروپا در وضعیت جدید خود بتواند فضایی را فراهم سازد که شرکتهای اروپائی بتوانند سرمایه گذاری درخوری در این باره بنمایند. این موضوع به طریق اولی در مورد ایران و سایر کشورهای نسبتاً کوچک حاشیه خلیج فارس مصداق دارد.

به رغم اینکه بیش از ۹۸ سال از قرارداد داری می‌گذرد و بیش از ۹۱ سال از تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس می‌گذرد هنوز ایران و سایر کشورهای نفت خیز از داشتن دانش فنی پیشرفته و بخش خصوصی متشکل در صنایع نفت کم بهره‌اند. مفهوم جهانی شدن و اندازه اقتصادی با پیشرفت فن آوری ارتباط مستقیمی دارد. کاربرد این موضوع، همین جاست. در بازارهای متشکل بزرگتر امکان فعالیت بنگاه‌هایی با دانش فنی پیچیده‌تر و سرمایه گذاری در امر تحقیق و توسعه فراهم‌تر است. بنابراین به بازار واحد منطقه‌یی نفت از این دیدگاه نیز میتوان نگاه کرد تشکیل این نهاد هزینه تحقیق و توسعه را برای بنگاه‌های اقتصادی کاهش خواهد داد و موجبات رشد دانش فنی بومی را فراهم‌تر می‌سازد.

این بازار هم چنان که ذکر شد نیازمند نهادهای مالی و حقوقی متعددی است، لیکن تشکیل یک صندوق مشترک مالی فوری‌ترین لازمه شکل‌گیری آن است. دلیل آن نیز آشکار است و آن اتکای فراوان دولت‌های عضو به درآمد نفت است. چنانچه دولت‌های عضو بپذیرند، درصدی از درآمد حاصل از فروش نفت خود را در اختیار این صندوق بگذارند، این صندوق می‌تواند در مواقعی که قیمت نفت به هر دلیل سقوط پیدا می‌کند و کشورها دچار کمبود درآمد می‌شوند، کسری آنها را جبران کند. از آن مهمتر، این صندوق این ویژگی انعطاف‌پذیری را به دولت‌های عضو می‌دهد که بتوانند تدبیر مشترکی را که متضمن کاهش درآمدهای آبی و مرحله‌ای در ازای درآمدهای سرشار میان مدت و بلندمدت است، به مرحله اجرا بگذارند.

نتیجه‌گیری:

در این مقاله تلاش شد، بر اساس شرایط مفروض ناشی از دو روند منطقه‌گرایی و جهانی

شدن در حوزه اقتصاد و سیاست، نقش و اهمیت نفت در تأمین انرژی مورد نیاز جهان و سهم کشورهای حوزه خلیج فارس از ذخائر شناخته شده جهانی نفت، مبانی همکاری منطقه‌یی کشورهای حوزه خلیج فارس در بخش نفت تبیین گردد. ویژگی محدود بودن بازیگران بازار جهانی نفت، ضرورت هماهنگی بین کشورهای عمده صادر کننده نفت، زمینه‌های قوی هماهنگی بین کشورهای حوزه خلیج فارس با توجه به وجود ۶۵٪ ذخائر شناخته شده نفت جهان در این منطقه مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت تشکیل سازمان همکاری منطقه‌یی نفت خلیج فارس با تکیه بر تأسیس بازار واحد منطقه‌یی نفت خلیج فارس به عنوان یک راه حل برای افزایش کارآمدی بازار نفت ایران و سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس پیشنهاد شد.

یادداشت‌ها

- Aarts, P. (1999) "The Middle East: A Region without Regionalism or the End of Exceptionalism?" *Third World Quarterly*, 20(5), pp.911-925.
- Baker, D.G.E.a.R.P., (ed). 1998 *Globalization and Progressive Economic Policy*. (Cambridge: Cambridge University Press).
- Boyer, R.A.D.D., (ed). (1996) *States Against Markets*. London: Routledge.
- Bradley, S.P., Jerry A. Hausman and Richard L. Nolan, (ed), (1993) *Globalization. Technology and Competition*. (Boston, Massachusetts, Harvard Business School Press).
- Castells, M. (1996) *The Rise Of The Network Society*. (London: Blackwell).
- Chalabi, F. (1999) *The Impact of Oil Prices on Natural Gas Supply and Demand Balance*. Persian Gulf Gas Resources, Tehran, I.I.E.S.
- Coser, L.A. (1971) *Masters of Sociological Thought*, Harcourt Brace Jovanovich, INC.
- Derakhshan, M. (July 1999). *Regional Significance of Iranian Oil and Gas in Diversification and Stability of Supply*, The Iranian Petroleum Summit, London, International Bureau for Energy Studies.

- Derakhshan, M. (March 1999). *Iran Oil and Gas: Background and Policy Challenges*, International Conference on Hydrocarbons Policies, Bogota, Colombia, International Bureau for Energy Studies.
- Derakhshan, M. (May 1999). *Balancing OPEC Short and Long-Term Concerns with Capacity Expansion by Member Countries*, The First Informal OPEC Brainstorming Session, Vienna: International Bureau for Energy Studies.
- Derakhshan, M. (May 1999), *Price Uncertainty. the Strategy of the Key Low-cost Producers and the Long-term Development of the Oil Industry*. Corporate Transformation in the Energy Industry, London: International Bureau for Energy Studies.
- Dicken, P. (1998). *Global Shift*. London: Paul Chapman Publishing Ltd.
- Dunning, J.H.,Ed.(1997), *Governments, Globalization and International Business*, Oxford: Oxford University Press.
- El-Agraa, A.M.(1998). *European Union*. London, Prentice Hall Europe.
- Featherstone, M.,Ed.(1990), *Global Culture: Nationalism, Globalization and Modernity*. London, SAGE Publication.
- Fukuyama, F.(1989),"The End of History," *The National Interest*, 16:3,p.18
- Gamble, Aa.A.P.(ed),(1996), *Regionalism and World Order*, London, Macmillan Press LTD.
- Ghanem, S.(1999), "Oil Market Challenges and Their Impact on Oil and Gas Prices in the Next Millennium." *OPEC Bulletin*, XXX(11),pp.7-11.
- Giddens, A.(1990), *The Consequences of Modernity*. Cambridge: Polity Press. A.(1999). *The Third Way*. Cambridge: Polity Press.
- Gilis, M.D.H.P.M.R.a.D.R.S.(1992), *Economics of Development*. New York: W.W. Norton & Company.
- Goodin, R.E.,(ed),(1996), *The Theory of Institutional Design*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Heid, D.(1996), *Models of Democracy*. Cambridge, Polity Press.

- Held, D., Anthony McGrew, David Goldblatt & Jonathan Perraton,(1999), *Global Transformation*. Cambridge, Polity Press.
- Henderson, J.(1989), *The Globalization of High Technology Production*, London, Routledge.
- Hettne, B.,Andras Inotai and Osvaldo Sunkel,(ed),(1999), *Globalism and the New Regionalism*. London, Macmillan Press LTD.
- Hirst, P.a.G.T.(1995), "Globalization and the Future of the Nation State," *Economy and Society*, 24(3),pp.408-442.
- Hirst, P.a.G.T.(1996), *Globalization in Question:The International Economy and the Possibilities of Governance*. Cambridge, Polity Press.
- International Energy Agency (1998), *World Energy Outlook*, IEA/OECD.
- International Energy Agency (1995), *World Energy Outlook*, IEA/OECD.
- Klapp, M.g. (1982), The State: Landlord or Entrepreneur?, *International Organization*, 36(3),pp.575-607.
- Krugman, P.R.(1987),"Is Free Trade Passe?", *Economic Perspectives*, 1(2), pp. 131-144
- Marchand. M.H., Morten Boas and Timothy M, Shaw,(1999),"The Political Economy of New Regionalisms, "*Third World Quarterly*, 20(5),pp.897-910.
- Mc Faul,M.(1995)."State Power,Institutional Change and the Politics of Privatization in Russia." *World Politics*, 47(2),pp.210-23.
- Mc Grew,A.G.P.G.L.e.a.,(ed).(1992), *Global Politics*, Cambridge, Polity Press.
- Michie, J.a.J.G.S.,(ed).(1998), *Globalization Growth and Governance: Creating an Innovative Economy*. Oxford, Oxford University Press.
- Moran, T.H.(1987), "Managing an Oligopoly of Would-Be Sovereigns: The Dynamics of Joint Control and Self-Control in the International Oil Industry Past,Present and Future," *International Organization*, 41(Autumn) ,pp.575-607.
- Nayar, B.R.(1997), "Globalization,Nationalism and Economic Policy Reform," *Economic and Political Weekly*, July,26,pp.93-104.

- Ohmae, K.(1990), *The Borderless World*, London,Harper Collins Publishers.
- Ohmae, K.(1995), *End of the Nation State*, London,Harper Collins.
- Olds, K.,Peter dicken, Philip F. Kelly, Lily Kong and Henry Wai-chung Yeung,(ed). (1999), *Globalization and the Asia-Pasific*, London,Routledge.
- OPEC (1998). *Annual Report 1998*. Vienna,OPEC.
- Organization of the Petroleum Exporting Countries (1998). *OPEC Statute*. Vienna, Organization of the Petroleum Countries.
- Organization of the Petroleum Exporting Countries (1999). *General Information*. Viena, Organization of the Petroleum Exporting Countries.
- Ould-Mey, M.(1994), "Global Adjustment: Implication for Peripherial States," *Third World Quarterly*, 15(2),pp.319-336.
- Riker, W.H.a.I.S.(1991), "A Political Theory of the Origin of Property Rights: Airport Slots," *American Journal of Political Science*, 35(4),pp.951-969.
- Rist, G.(1997), *The History of Development*. London, Zed books.
- Rocher, G.(1974), *Talcott Parsons and American Sociology*, London,Thomas Nelson and Sons Ltd.
- Scott, A.,Ed.(1997), *The Limits of Globalization*, London,Routledge.
- The World Bank (1997), *The State in a Changing World*, Oxford,The World Bank.
- Vickers.J.a.G.Y.(1991), "Economic Perspectives on Privatizatoin", *The Journal of Economic Perspectives*, 5(2),pp.111-132.
- Volgy, T.J.and.Etal.(1995), "Hegemonic and Bipolar Prespective on the New World Order." *American Journal of Political Science*, 39(4),pp.819-834.
- Weber,M.(1949), *The Methodology of the Social Sciences*, New York, The Free Press.
- Welfens,P.J.J.(1999), *Globalization of the Economy, Unemployment and Innovation*, Berlin, Springer.
- Williams,A.M.(1994), *The European Community*, Oxford,Blackwell Published Ltd.



پڙهڻ شڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی